



تقریر درس امامت در قرآن آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۲۳
عنوان اصلی	امامت در قرآن					
عنوان ۱	وحدت منبع تشریع و اجرا					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

ما در مباحث قبل، به دو مطلب اصلی پرداختیم. مطلب اول، تعریف امامت بود و گفتیم بر اساس آنچه از منابع اسلامی استفاده می‌کنیم، تعریف اجمع و أصح امامت، «ولایة الأمر» است. بعد هم معنای «ولایت» و «امر» را تا حدودی مختصراً توضیح دادیم. در مطلب دوم توضیح دادیم که امر، فرمان است و فرمان، متقوم به الزام است؛ لذا کسی حق امر و فرمان دارد که حق الزام داشته باشد. گفتیم معنای الزام هم این است که اگر تخلف از امر کرد، بتواند او را عقاب کند. اصلاً معنای امر الزامی، امری است که تخلف از آن، عقاب‌آور باشد. در قانون‌ها هم همین‌طور است. الزام در خود معنای قانون، نهفته است و تا الزام در کار نباشد، قانون گفته نمی‌شود؛ بلکه از آن به «توصیة اخلاقی» تعبیر می‌کنند؛ اما وقتی الزام می‌آید، در تخلفش استحقاق کیفر وجود دارد.

وحدت منبع تشریع و اجرا

مطلبی که امروز عرض می‌کنیم این است که بنابر آنچه در مفهوم امر و فرمان، قانون و الزام، وجود دارد، اگر فرمانی صادر شد، اجرائش قطعی و الزامی است و الزام‌آور است. معنای الزامی بودن عمل هم این است که اگر کسی به آن عمل نکرد، کیفر می‌شود. این معنای قانون و الزام است که در تعبیر فقهی، «وجوب» گفته می‌شود.

بر این اساس، تشریع و اجرا نمی‌توانند در منبع، از هم منفک شوند؛ یعنی منبع اصلی که حق تشریع الزامی و الزام دارد، حق اجرا هم دارد؛ چون اجرا یعنی تصرف در کسی که امر به او صادر می‌شود. اگر بخواهد اجرا کند، به این معناست که او را وادار می‌کند این کار را انجام دهد و گاهی وادار کردن، مستلزم کیفر بر تخلف و عدم اجراست. کسی که می‌تواند عقاب کند، همان کسی است که حق امر دارد و این دو نمی‌توانند در منبع اصلی از هم منفک باشند؛ یعنی مثلاً گفتیم منبع امر الزامی، خدای متعال است و فقط خدا می‌تواند الزام کند؛ چون خالق و آفریننده است و اصلاً همه جهان آفرینش با امر و «کُن» او ایجاد شده. در قرآن کریم هم بر این معنا تأکید گردیده که چرا شما خدا را نمی‌پرستید با اینکه همه چیز در این دنیا با امر او اداره می‌شود؟ یکی از مجموعه آیاتی که ربط بین این امر تکوینی و این امر تشریعی را با استدلال و

برهان و به روشنی، بیان می دارند، آیات سوره «یونس» است. البته این سبک از آیات در قرآن کریم، مکرر است. مجموعه آیات ۳۰ تا ۳۶ سوره «یونس» که قبل و بعدش هم با آنها ارتباط دارد اما فراز مهم این آیات، مورد بحث ماست، می فرماید:

﴿هٰذَا لَكَ تَبْلُوَا كُلَّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ﴾

در روز قیامت، آنها به سوی مولای حق خودشان باز می گردند.

﴿وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱

آن مولاهاى افترائی و کاذبشان از کار می افتند و به حالشان سودی نمی بخشد؛ به داد آنها نخواهند رسید و هیچ گرهی از کارشان باز نخواهند کرد. بزرگ ترین افترائی که در قرآن کریم، ذکر شده، افتراء در حق امر است.

اگر در چند جای قرآن می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾^۲ و امثال آن، همه افتراهایی که علیه دین خدا صورت می بندد، به اینجا بر می گردد که برای خدا در آمریت و فرمانروایی، شریکی قائل شوند. این افترائی بزرگ است که همه افتراهای دیگر به آن بر می گردد. در جای دیگر فرموده است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا...﴾^۳؛ همه به این افتراء بر می گردند.

در ادامه آیات سوره یونس می فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^۴

اگر از آنها سؤال کنید چه کسی دنیا را اداره می کند، پاسخشان جز این نیست که خداست که با امر و فرمان او تمام این جهان دارد اداره می گردد: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾؛ رزقی که از آسمان و زمین به شما داده می شود، اگر آسمان می بارد یا اگر زمین، گیاه می رویند، با دستور و فرمان کیست؟ ﴿وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ﴾؛ پاسخی جز این ندارند که: ﴿فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾. تا اینجا بسیاری از کسانی که از ایشان سؤال می کنی، منکر نیستند. در ادامه می فرماید: ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ﴾^۵؛ پس اگر چنین شد اله حق، کسی است که حقاً فرمانروای حق است: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۶؛ بنابر این، هر فرمانروای دیگری برای خودتان انتخاب کنید، ضلال است.

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَ تُؤْفَكُونَ﴾^۷ این آیه به فرمان تکوینی می پردازد و می فرماید اکنون که پذیرفتید و ناگزیرید که بپذیرید فرمان تکوینی به دست خداست و خدا این جهان تکوین را با فرمان تکوینی خودش اداره می کند، به فرمان تشریعی می پردازد و می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾^۸؛ حالا که

۱. سوره یونس: ۳۰.

۲. سوره انعام: ۲۱ و ۹۳؛ سوره هود: ۱۸؛ سوره عنکبوت: ۶۸.

۳. سوره بقره: ۱۱۴.

۴. سوره یونس: ۳۱.

۵. همان: ۳۲.

۶. همان.

۷. همان: ۳۴.

۸. همان: ۳۵.

تدبیر به دست خداست و فرمان تدبیر تمام سراسر جهان، آفرینش، اعاده آفرینش و تدبیر هستی در ید قدرت او قرار دارد، از بین شرکای شما کسی هست که بالذات و خود، هدایتگر به حق باشد؟ آن کسی که می تواند بالذات، هدایتگر به حق باشد، موجودی است که بالذات، عالم به خیر و شر و محیط بر آنها باشد. و در ادامه می فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ﴾^۱؛ آن کسی که هدایتگر به حق است و هدایت، مخصوص اوست، خداوند است.

در جاهای دیگر هم خدای متعال به طور مشخص، تعیین می کند که هدایت به دست اوست و هیچ کس در این جهان، بالذات، هادی نیست؛ حتی به رسول اکرم ﷺ خطاب می شود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۲؛ یعنی هدایت حتی به دست تو هم نیست و اگر تو هم هدایت می کنی، هدایتی است که ما به تو بخشیده ایم؛ این ماییم که تو را هادی قرار داده ایم و گرنه هدایت اصلی به دست اوست. در ادامه آیات سوره یونس می فرماید:

﴿... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۳؛

این یکی از قوی ترین براهین عقلی است که قرآن کریم برای اثبات اینکه تشریع و امر الزامی که هدایت با آنها انجام می گیرد، به دست خداست، به آنها می پردازد. این تنها در اختیار خدا باید باشد؛ چرا؟ چون هر هدایتگر دیگری، بالذات، معصوم نیست و بالذات، خطاپذیر است؛ بنابراین نیاز به یک هدایتگر دیگر دارد که او را از خطا نجات بخشد؛ اما هدایتگری که ذاتاً خطاپذیر نیست، منحصر ذات اقدس حق متعال است که کامل مطلق است و علم مطلق، کمال مطلق و احاطه مطلق به همه امور دارد. او بالذات، چنین است و این را از منبع دیگری کسب نمی کند: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ﴾؛ آن کسی که هدایت نمی شود مگر اینکه هدایتگری داشته باشد، به اتباع و پیروی، حق است یا کسی که خود، هدایتگر است؟ این قانون و استدلال، هم درباره خود ذات حق متعال در اولین مرحله، قابل تطبیق است و بعد هم کسی که خدا او را هدایت می کند؛ لذا گفتیم در آیات کریمه قرآن، آیه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۴ دلیل بر این است که امام را باید خدا معین کند. ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛ این هادی نمی تواند هادی باشد مگر آنکه خدا او را به این هدایت، رهنمایی کند و مسدّد من عند الله باشد؛ چون هدایت، تنها از سوی خدا امکان پذیر است: ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۵. این هدایتگری باید به خدا منتسب شود و گرنه هدایتگری خطاپذیر است که در حقیقت، هدایتگری نیست؛ چون خطا در آن، ممکن است.

به اصل بحث بر می گردیم و می خواهیم در مطلب سوم، این نکته را توضیح دهیم که حالا که حق تشریع از آن خداست چون حق تصرف در امور دیگران دارد و خالق است و اساساً همه اشیاء با امر او آفریده شده اند، این امر و فرمان، تنها امر

۱. همان.

۲. سوره قصص: ۵۶.

۳. سوره یونس: ۳۵.

۴. سوره رعد: ۷.

۵. این عبارت در دو جای قرآن کریم آمده: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾؛ [سوره انبیاء: ۷۳]؛ و: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾؛ [سوره سجده: ۲۴].

به معنای تشریع محض نیست، بلکه به معنای تشریعی است که عملی و اجرایی گردد. حق تصرف، به این معناست که حق تشریع تنها نیست تا فقط بگوید «بکن»؛ چون این امر، الزامی است؛ یعنی اگر نکردی، حق دارد تو را بر آن، عقاب و کیفر کند. این معنایش این است که تشریع از الزام، جدا نیستند. حق الزام از حق تشریع، تفکیک پذیر نیست؛ چون تشریع یعنی الزام، و الزام یعنی اجرا؛ یعنی حق دارد که اگر نکردی، تو را عقاب کند. این به معنای اجراست؛ لذا منبع الزام، همان منبع تشریع است و همان هم باید منبع اجرا باشد و نمی توانند از هم تفکیک شود؛ چون حق الزام، ناشی از حق عقاب است و حق عقاب یعنی حق اجرا. لذا تشریع الزامی از حق کیفر، جدا نیست. این نکته ای است که در آیات کریمه قرآن، کراراً و شاید اکثر قریب به اتفاق مواردی که به مُلک خدا اشاره می شود و مثلاً می فرماید: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ یا «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۲ با عبارت: «يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»^۳ دنبال می شود که لازمه مُلک است و مُلک هم یعنی منبع فرمان و امر و نهی. فرمانروا کیست؟ آن که حق دارد اگر از فرمانش سرپیچی شد، عقاب کند. این بدین معناست که منبع اصلی تشریع الزامی و منبع اجرا همیشه باید یکی باشد و نمی تواند دو تا باشد.

عقلاً چنین است که در ولایت ذاتی، حق تشریع و الزام از هم تفکیک نمی شوند؛ ولی اگر منبع اصلی الزام، به مصلحتی بخواهد در مرتبه دوم و مرحله ولایت عرضی، به یکی، حق تشریع یا حق بیان تشریع را مثلاً تفویض کند و به یکی، حق اجرا را واگذار نماید، ممکن است و عقلاً محال نیست؛ اما در تجربه، باز هم این تفکیک، غلط است و دلیلش هم چیزی است که در حکومت های بشری می بینیم؛ حتی در حکومت های تشریعی که صاحب تفکیک قوا هستند؛ مثلاً پارلمانشان یک قانون را تشریع می کند اما دولت آن را اجرا نمی کند. این به این معناست که عملاً این تفکیک، فشل و در عمل، غلط است. یک منبع ولو منبع دست دوم باشد، نمی تواند حق تقنین داشته باشد؛ اما اجرایش به کس دیگری بسپرد و او براساس ذوق، سلیقه، اراده و تشخیص خودش آنچه که باید، نکند و یا آنچه که نباید، بکند. این فاجعه ای است که امروز در جمهوری اسلامی داریم. قانون، تصویب و اعلام می شود؛ اما مجری می گوید اجرا نمی کنم. چه کار می شود کرد؟ این نشان می دهد که این تفکیک، غلط است و اگر بخواهیم قانون اساسی جمهوری اسلامی را اصلاح کنیم، باید برای این تفکیک، چاره ای بیندیشیم. ما داعی نداریم که چشم بسته، هرچه را که غربی ها گفته اند، عملی کنیم.

پرسشگر: مدعی دموکراسی هم هستند.

معظم له: ولی همان هم دیکتاتوری است؛ یعنی با اینکه از دیکتاتوری می گریزند، به دیکتاتوری می افتند. اگر یک قوه مقننه داشته باشیم که تشریع کند و یک قوه مجریه داشته باشیم که همه قدرت اجرایی را در دست داشته باشد، روشن است که اگر دلش نخواهد یا منافعش سازگار نباشد، اجرا نمی کند و لذا است که در سیستم های حکومتی غرب، برای حل این مشکل، فکر دیگری کرده اند و آن، این است که حزبی که پارلمان تشکیل می دهد، دولت را هم تشکیل می دهد. در حقیقت، خودشان به شکلی از این مشکل تفکیک قوا گریخته اند و آن را به شکل سیستمی، دور زده اند و از این دوگانگی، فرار کرده اند؛ اما متأسفانه در نظام ما چون حزبی هم نیست، مجلس دست یک عده است و دولت به دست عده دیگر؛

۱. سوره مائده: ۱۸.

۲. سوره آل عمران: ۱۲۹؛ سوره فتح: ۱۴.

۳. البته در سوره مائده این عبارت، قبل از «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آمده.

لذا در موارد اختلاف نظر، مجلس یک چیز می گوید و دولت چیز دیگری را اجرا می کند. این موجب وضعیتی می شود که امروز می بینیم و یکی از مشکلات نظام جمهوری اسلامی، این تفکیکی است که ما می بینیم و تازگی هم ندارد؛ بلکه از اوایل انقلاب و دوران بنی صدر تاکنون دچار این مشکل بوده ایم. گاهی این جمله را از حضرت امام، پخش می کنند که وقتی بنی صدر گفته بود فلان قانون را قبول ندارم؛ امام در جوابش فرموده بود: «قانون تو را قبول ندارد؛ یعنی چه که من قانون را قبول ندارم؟». از همان وقت از همان اول، این مشکل دوگانگی بین قوای مقتنه و مجریه را تاکنون داشته ایم و در همه دولت ها الا ما ندر، مشاهده کرده ایم. این تجربه عملی و میدانی، خود نشان دهنده نادرستی این تفکیک بین قوه مقتنه و مجریه است؛ چون اساس تقنین، الزام است و اساس الزام، بر اجرا قرار دارد. کسانی که می گویند قانون حجاب نباید اجباری شود، به این علت است که معنای الزامی بودن را نمی فهمیدند. اگر حجاب، واجب است، باید اجرا شود. یک وقت، حکم وجوبش را منکرید که حرفی نیست و باید دین دیگری برای خودتان پیدا کنید؛ ولی اگر قبول دارید که حجاب شرعاً واجب است، باید اجرا شود و اجرا شدن آن هم به این معناست که برای کسی که این حکم را انجام نداد، باید برایش کیفری به هر شکل و هر طور که مصلحت باشد، در نظر گرفت و این را حاکم تعیین می کند.

خلاصه اینکه مطلب سوم ما بر این مسأله، متمرکز است که از آنجا که فرمان و امر، متقوم به الزام است و قوام الزام به اجرا (عقاب بر مخالفت یا استحقاق عقاب بر مخالفت و یا حق عقاب بر مخالفت) است، حق تشریع با حق اجرا، هر دو از یک منبع بر می خیزند. در منبع اصلی که خدای متعال است، حرفی نیست؛ چون هم له الملک است و حق فرمان از آن اوست و هم یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء است. از این رو در تفسیر آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»^۱ گفته ایم با اینکه آیه دیگر می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۲ چگونه با هم سازگارند؟ چون گفتیم شرک یعنی فرمانروایی غیر از خدا را بپذیرند و اگر این موجودی که مورد بحث ماست، خدا را به فرمانروایی، قبول ندارد و به حق عقاب و مغفرت نمی شناسد و حق بخشش و عقاب برای خدا قائل نیست، چطور می شود غفران الهی، شاملش گردد؟ خودش این حق را برای خدای متعال، قائل نیست و لذا «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ». اول، قبول کند که خدا صاحب اختیار در عقاب و مغفرت است؛ اگر این را قبول کردی، خدا هم «يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً»؛ لذا فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ». عبد خدا باش و خدا را به مولویت، داشتن حق فرمان و ملک بودن بپذیر؛ اگر پذیرفتی، «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً». شرط اولش این است که خدا را با حق بخشش و عقاب بپذیری و این موقعیت را برای او قائل شوی؛ اما کسی که چنین موقعیتی را برای خدا قائل نیست و مثلاً می گوید کسی حق بخشش و کیفر دارد، طاغوت است، به طاغوت، اعتقاد دارد، چگونه می تواند از خدا مغفرت طلب کند؟ طاغوتی که با حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مواجه کرد، در پاسخ به حضرت که فرمود: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»، گفت: «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»^۳؛ من همه کاره ام و همه چیز به دست من است. چنین طاغوتی که چنین ادعا می کند و کسی که این طاغوت را به عنوان صاحب حق در فرمان، بخشش و عقاب می شناسد، چگونه می تواند حق مغفرت را از خدا طلب کند؟

۱. سوره نساء: ۴۸ و ۱۱۶.

۲. سوره زمر: ۵۳.

۳. سوره بقره: ۲۵۸.

اصلاً طلب نمی‌کند؛ چون خدا را به داشتن حق مغفرت و عقاب، قبول ندارد. ظاهراً این نکته این آیه است که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾. چرا لا یغفر؟ چون اینکه یشرک بالله، خودش خدا را به حق مغفرت، قبول ندارد؛ اما ﴿يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

امیدواریم خدای متعال توفیق دهد که بتوانیم از معارف کتابش و معارف اولیای دین، استفاده کنیم، بهره‌مند شویم و به آنها عمل کنیم و این ماه رمضان را بر همه ما و همه مسلمین، مبارک سازد ان شاء الله تعالی.

پرسشگر: در دایره تکوین هم الزام، مطرح است؟

معظم‌له: مطرح است؛ منتها چون اختیار در کار نیست، الزام اجرا می‌شود؛ یعنی فرمان با اجرائش هر دو باهمند. بین امر و اجراء، بین امر و عمل، اختیاری فاصله نیست.

پرسشگر: در عالم عقبی چطور است؟

معظم‌له: آنجا ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۱ است و در قرآن کریم، اشاره می‌شود که در عالم عقبی، همه اختیارها تسلیم خداوندند.

پرسشگر: این جبر نیست؟

معظم‌له: نه، این جبر نیست؛ بلکه مثل اختیار ملائکه است.

پرسشگر: جبر اختیاری است؟

معظم‌له: نه، جبر نیست. یعنی قدرت خدا چنان خود را آشکار می‌کند که همه اختیارها تسلیم اویند: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۲.

پرسشگر: این سلب اختیار نیست؟

معظم‌له: جبر اگر به معنای سلب اختیار باشد، نه، آنجا اختیار هست منتها اختیارها همه برای خدا خاضعند؛ مثل اطاعت معصومین علیهم‌السلام از خدای متعال است که اختیارشان اختیار صد در صد تسلیمی است و همیشه بالا اختیار، تسلیم خداوند هستند. آن روزگار هم این طور می‌شود.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سوره غافر: ۱۶.

۲. سوره نبأ: ۳۸.